



زینب گلزاری
تهران

نداشتیم و جار می زدیم که قهرمان زندگی مان باباست. خاطره روزهایی که بابا برایمان نه تنها آب، بلکه جان هم می داد و با دستانش که دستانمان در آنها گم می شد، عشق را توی رگ های مان می چکاند. این روزها فقط ساعت خواب و کلوچه های توی کابینت و لواشک ها و مقدار پول خرج کردنمان نیست که از چشم مامان و بابا دور مانده اند. ما نیازهایمان و این که هنوز همان جوانه کوچکی هستیم که نیاز به مراقبت دارد را نیز از والدین مان پنهان می کنیم و روز به روز به این گسل ایجاد شده بینمان بیشتر دامن می زنیم. ما دلتنگی برای روزهایی که با هر یک قدم بابا سه قدم برمی داشتیم تا به او برسیم را پنهان می کنیم و ذوب شدن از آتش دوری نوازش های مادر و حل شدن اشک های چشم روی گونه را که نشات گرفته از دلتنگی برای مراقبت ها و قربان صدقه رفتن های آنهاست را پنهان می کنیم. ما دلتنگی برای کتاب قصه خواندن مادر قبل از خواب را پنهان می کنیم و این غمناک ترین پنهانکاری دنیاست.

غمناک ترین پنهانکاری های دنیا

به این که تا به حال چندبار یواشکی و دور از چشم مادرمان کلوچه های توی کابینت را خورده ایم کاری ندارم. حتی بچتم سر سینی ناخنک زده شده لواشک های تابستانی هم نیست. از وقت هایی که تا ساعت سه صبح سرمان توی گوشی است و با شنیدن صدای پا خودمان را به خواب می زنیم هم چشم پوشی می کنم. می خواهم بروم توی لایه های زیرین دل شیشه ای مان... می خواهم دست بگذارم روی پوسته نازک دل و گوی خاطراتی را در دست بگیرم که دلتنگ شان هستیم... خاطره روزهایی که دست در دست پدرمان تا پارک می دویدیم و توی بغل مادر به خواب می رفتیم. خاطره روزهایی که از پریدن توی آغوش بابا هیچ خجالتی



کوثر سعیدی
دزفول

در آن بنویسی و برگه هایش را خط خطی کنی ولی تمام نشود. این صفحه را ببین، این فهرست کتاب هایی است که با جمله «تو مگر کنکور نداری» خریدن شان کنسل شد یا این یکی، اینجا تولدم بود که باز هم با جمله «ان شاء...» وقتی دکتر شدی جشن مفصل برایت می گیریم» با یک تبریک خشک و خالی سرو تپش هم آمد. از این که حرف هایی که هیچ وقت کسی آنها را نمی شنود، شنیدی ممنونم، پنجره برای پرواز کردن تو باز است، سلام مرا به آنها بی که جایی هستند که آن را دوست دارند، برسان.



بال های خسته

تو هم از این همه بال زدن و نرسیدن خسته ای؟ از این که نشسته ای پای پنجره و حرکتی نمی کنی معلوم است تو هم از تلاش دست کشیده ای. من فقط می ترسم از این که این شکست های پیاپی به آن جهنم چهارساعته لعنتی هم برسد از این که حتی وقتی موفق شدم هم حالم خوب نباشد.

خوش به حال تو که می توانی به سمت هرجا که خواستی پرواز کنی ولی من اینجا؛ جایی که بقیه از من خواستند باشم؛ درس خوان، بی نقص، مهربان و مودب. جایی که حتی نمی توانم با پدر و مادر حرف بزنم و بگویم که چقدر تحمل این روزها برایم سخت شده. به آنها چیزی نمی گویم و از شدت حرف هایی که دارند مغزم را تجزیه می کنند یا پرنده ای که معلوم نیست چند دقیقه می خواهد در اتاقم بماند حرف می زنم.

هی! می خواهی دفترم را نشانت بدهم؟ چند تا دفتر تا الان تمام کرده ام؛ البته نه این که من عصبانی باشم یا ناراحت ها، نه! دفتر برگه هایش کم بود! هیچ وقت با دفترهای ۱۰۰ برگ کنار نیامدم، دفتر باید ۲۰۰ برگ داشته باشد تا بتوانی هر شب هر چه را که به کسی نمی گویی

این من نیستم

در اتاقم را محکم پشت سرم می بندم و روی تخت مانند بالش و لوم می شوم با این تفاوت که من با جسم، روح و فک خسته افتاده ام و نای تکان دادن به خودم را ندارم اما بالش من همیشه خسته است! به جدالی که چند دقیقه پیش با مادرم درباره امتحان برگزار شده داشتیم، فکر می کنم و در دلم می گویم خب مادر من همین واکنش ها را نشان می دهد که انسان دلش می خواهد با بقال سر کوچه همراه شود و او را به عنوان والدین خود برای امر اخذ کارنامه معرفی کند و چیزی به شما نگوید!

تا چند مدت پیش یعنی تا صبح همین امروز فکر می کردم چیزی برای پنهان کردن از هیچ کس حتی پدر و مادرم ندارم و همه چیز را با آنها در میان می گذارم و خودم و شخصیتم را مانند یکی از این بیلبردهای ورودی شهرها تصور می کردم که همگان از محتویات درونی اش با خبرند! اما حال که زاویه دیدم را ۱۸۰ درجه تغییر داده ام و از پایین به بالا یعنی از زمین به سقف موضوعات را نگاه می کنم می بینم من علایق شخصی و حتی ترس هایم از پدر و مادرم را هم پنهان می کنم و به دلیل وجود اختلاف فراوان در عقاید،



پریا احمدی
باینگان کرمانشاه

تفکرات، سلائیق و دیدگاه هایمان نسبت به قضایا و ترس از واکنش های احتمالی آنها و جروبج های بی پایان و نبود درک دوطرفه و در پایان به تفاهم نرسیدن و پاره کردن قراردادهای میان دو طرف خموشی اختیار کرده ام و همیشه سعی در کور کردن نطق خویش داشته ام. بله شما صحیح می فرمایید! و همین سبب شده که من حتی خودم را هم از دید خودم پنهان کنم!



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۶۲ | تیر ۱۴۰۰

نوجوان
جوانم



اگه تا حالا

نمی دونستی

چطوری می تونی

برای نوجوانه

مطلب بفرستی

یه راه ساده بهت

پیشنهاد می کنم

کافیه یه پست

با متن زیبا تو

پیج شخصی

خودت بذاری و

#نوجوانه

رو هم پایشش

قرار بدی؛ ما تورو

پیدا می کنیم

الف تای!

اعترافات یک کله داغ

مادرو پدر عزیزی که این متنو می خونی! به علت علاقه به زندگی و ترس از مرگ زودرس به خاطر عوامل غیر طبیعی مجبور به گمنامی هستم. راستش انقدر دسته گل به آب دادم که الان با افتخار مدیر چند گلخانه بزرگ شاهکارام هستم. از شماها پنهنون نباشه دیگه شمردن انگشت های دست و پا دیگه جوابگو نیست و به اندازه موهای سرم اعتراف از مخفی کاری های خودم براتون آوردم، از کدوم روزا براتون بگم؟ از مدرسه و پیچوندن کلاس های فوق برنامه و پیچوندن زنگ ورزش آخر بگم یا از پیچوندن کلاس زبان ها برات بنویسم.

به اندازه تموم سال های تحصیلم برای یک بار که شده تاریخ توزیع کارنامه رو بهتون درست و حسابی از استرس نگفتم و همیشه با مهر قرمز تاخیر اخذ کارنامه مواجه شدم.

یا می تونم از تمام سطل آشغال های شهر به عنوان شاهد کمک بگیرم برای این که تمام نمره های زیره امنو در تمامی سال تحصیلی پذیرا بودن و هیچ وقت اون نمرات به دلیل ترس از توقیف گوشی پهاشون به خونه باز نشد، حتی راستش در کلاس نهم آنقدر کله داغ بودم که بدون اطلاع کسی گوشی به مدرسه می بردم تا حداقل در مسیر برگشت تا خونه آهنگ گوش بدم!

حتی اعتراف می کنم که یه روزایی به خاطر وضعیت بد درسیم جلسه اولیاء رو بهت نمی گفتم و با توجه به جلسه معلم ها به خونه باشاد و شنگولی برمی گشتم

و من حیث المجموع اینها فقط گوشه ای از کارای قابل پخش من بود و این قصه به شدت براساس واقعیت است!

اسم هم بزنی: پرتقال فروش جهنم
یا
الف تای!

آگهی دعوت
به مجمع عمومی عادی
شرکت تعاونی مفید یاران بویا (نوبت دوم)
از کلیه سهامداران دعوت می شود در مجمع مذکور که در روز **جمعه ۱۴۰۰/۰۴/۲۵ ساعت ۱۱** در آدرس: **بلوار شهید تیموری، کوی شهید عموزاده، مدرسه متوسطه مقطع اول مفید** برگزار می گردد، شرکت نمایند.
دستور جلسه:
گزارش هیات مدیره - بررسی و تصویب صورت سود و زیان و تراز مالی سال ۹۹
انتخاب بازرس

آگهی دعوت
به مجمع عمومی فوق العاده
شرکت تعاونی مفید یاران بویا (نوبت سوم)
از کلیه سهامداران دعوت می شود در مجمع مذکور که در روز **جمعه ۱۴۰۰/۰۴/۲۵ ساعت ۱۲** در آدرس: **بلوار شهید تیموری، کوی شهید عموزاده، مدرسه متوسطه مقطع اول مفید** برگزار می گردد، شرکت نمایند.
دستور جلسه:
تغییر آدرس دفتر شرکت
دیگر موضوعات در صلاحیت مجمع مذکور